

انتخابات تا آخر اردیبهشت ماه شروع خواهد شد. « از نطق چند ماه قبل صدراعظم »

توقینا



انتخابات؟!؟!

استودیو توقینا



### کارهای مثبت!

از شما چه پنهان ده خاص تون کاکا از خیلی خیلی پیش ها دایما گوش بزنگ نشسته بود که یکبار يك عمل «مثبت» من باب نمونه از مسئولین امور به بینه و باستاناد اون عمل به هفتادین و آدههای منفی باف حالی کنه که بابا اگه هیئت حاکمه مجای پیداکنند و کسی مزاحم و موی دماغشون نشه ، از سهیم قلب برامون کسار میکنند . امامتأسفانه از این گوش بزنگ نشستن هانتیجه ای نمیگرفت غافل از اینکه برای «عمل مثبت دیدن» از اولیای امور احتیاجی به گوش بزنگ نشستن نیست بلکه باید لالوی روزنومه ها را داشت و مسئله مورد نظرا از توی خبرها پیدا کرد!

باری نمیدونم روز دوشنبه یا سه شنبه هفته گذشته بود که کاکا فرصتی پیدا کرد و رفت سراغ روزنومه های خبری اما هنوز خبر ها را تمام و کمال نخونده بود که متوجه شد این بندهای خدا دارن گروغر برامون عمل مثبت انجام میدن ولی بدبختانه کسی بکارشون توجه نداره!

باور کنید در اون لحظاتی که کاکا داشت خبر مر بوط بشرکت جناب آقای وزیر کار را در افتتاح کلاس آموزش یکی از کارخونه های روغن نباتی «البته باعکس و تفصیلات» میخواند موی تنش راست شده بود چون میدید کارخونه ای پیدا شده که توی يك اتاق هفت تا نیمکت گذاشته و يك نایبوی «کلاس آموزش حرفه ای» هم بر سر دراون اطاق نصب کرده و حالا مقام وزارت کار داره داد سخن میده که بعله در دوره سازندگی ما بکارخونه دارها اجازه میدیم که کلاس آموزشی بسازند، بعد میائیم بر اشون نطق و خطابه ایراد میکنیم که بروند از نطق و خطابه استناد تیلیغاتی بکنند و در حقیقت میزان فروش محصولاتشون بالا بره و «عمل مثبتی» انجام بگیره!

حالا اینکه چیزی نیست ، وقتی کاکا با این خبر رسید که رئیس دانشگاه کاروزندگی خود شوول کرده و «پرواز فضا نورد امریکائی» را تلگرافی تبریک گفته دیگر ورو پای خودش بند نبوده چون میدید کارهای مثبت اولیای امور آنقدر گسترش پیدا کرده که ما امروزه میتونیم پروازهای فضائی» این و آن را تبریک بگیریم! اما از این هم مهمتر خبری بود که درباره افزایش به خارج دادرسی چاپ شده بود.

سابق بر این اعتراض مردم این بود که چرا دادگستری سوای معطل کردن و سرگردوندن مراجعین، عمل مثبت دیگری انجام نمیده اما حالا که مسئولین این دستگاه نرخ اوراق دادرسی از قبیل رونوشت اظهارنامه و دادخواست نامه و واخواست نامه را هم بالا بردند و بگه کسی نمیتونه اعتراض کنه چون فی الواقع اسباب بزرگی همه آماده شده! بهر حال اخبار مر بوط به این قبیل کارها زیاد بود و کاکا هم قسمت اعظم اون خبرها را خوند اما مجال آپ زدن در اطراف همه اون خبر ها در اینجا نیست اینه که مطالب را با اجازه تون از همین جا درز میگیرم فقط این نکته را یکبار دیگه یاد آورم بيشم که اگه اولیای امور مجالای طور که آقای وزیر کار برای فلان کارخونه روغن نباتی نطق و خطابه ایراد میکنن ، رئیس دانشگاه پرواز فضا نوردان را تبریک میکنن و عدلیه چی ها هم نرخ اوراق دادرسی را بالا میبرن و آقای سردار اعظم هم گروغر کلنگ میزنن! کاکا توفیق

### کلاهبرداری!

نمایشنامه در نیم پرده

برده بالا میروند:

(صحنه یکی از اطاقهای کلانتری سه عدد صحیح و چهارده است - دريك طرف اطاق ، افسر نگهبان مشغول نوشتن دفتر وقایع است . روبروی او آجانی باقیافه تصنی، خیلی معصومانه ایستاده و میخواهد بهتر تریبی هست شیخی را دمش بدهد و برود دنبال کاروکاسبی اش! و برای این منظور تا بحال چهارتا از دائی هایش را تو حوض آب خفته کرده و واسه دوتا از عموهاش شب هفت ترتیب داده!) «درست در همین موقع که قصد دارد عمه اش را زیر ماشین کنده! در اطاق باز میشود و مرد شندر و بندر و پاره پوره ای که فلاکت و بدبختی از سر و ریختش بالا میروند ، وارد میشود و بکراست بطرف میز افسر نگهبان میروند و میگویند:

آقا توره بحضرت عباس بنین این نامرد نااوطی از جون من چی میخواه... افسر نگهبان : چی شده آقا ؟ ... طرفت کیه؟

صاحبخونه نمون سرکار... قضیه چیه ؟ قضیه اینه که این پدر سوخته نامرد ( به بیرون اشاره میکند ) دوسه ماهه پاشو کرده تو به کفش که بالا خونه مو خالی کن میخواوم عیسی بکنم .. افسر نگهبان : خوب توهم خالی کردی ؟

نه سر کار تمام این دوره و انضامو با چهارتا بچه قدم نمقد و به زن بد اخلاق تو هیچ بلانسبت طولیله ای راه نمیدن، چند روز پیش پیش گفتم: باشه سرفرصت بلند میشم ولی جناب سروان شما خیال میکنین این نامرد قبول کرد ؟

همون روز کلک جور کرد و همسایه طبقه بالائی رو باندش کرد و فرداش برقی دوتا کارگر گذاشت شیروانی خونخوره و درداشتند و پدر غنو در آوردند...

چطوری ؟ چطوری نداره جناب سروان... دلم میخواه به روز تشیف! بیارین خونه ما ببینین وضع ما چقد ناسور شده . همین که به نام بارون میآد چون ساختمون شیروانی نداره بارونها جمع میشه و اطاق بالائی ما و چند دقیقه بعد نشت میکنه تو اطاق ما و تاسه چهار روز همینطور سقف ما اشک میریزه!

حالا خودتون حسابشو بکنین اگه برف و رگبار بیاد دیگه وضع چه جووری میشه .. اون از نونون اون از قندو شیرمون اینم از صابون نمون... افسر نگهبان - اشکال نداره... شما شکایتو بنویسین تا به پرونده ای برات درست کنم که به وجب خاک

### اصنیف سیاسی روز اسدولی!

آن قرارو عهدو بیمانها چه شد ؟

وعده های اولت باما چه شد ؟

قصه فردا و پس فردا چه شد !

افتتاح مجلس شوروا چه شد !

دیدنی آخر بیوفائی اسدولی !!

توانخ جوور و جفائی اسدولی !

وعده یازسال تو سمبل « بشوا (۱)»

وعده امسالتم معطل بشو !

از مه اردیبهشت هم «خل (۲)» بشوا

زرق و برق وعده از صیقل بشو !

پر کوآن الکترالت اسدولی !

نطق و بطوق و قیل و قالات اسدولی !

(۱) بشو بزبان کیلکی یعنی رفت

(۲) خل بزبان کیلکی یعنی خیلی



مرد - بخدا عزیزم اشتباه میکنی ، من مشروب نخورده ام بلکه سوار اتوبوس دو طبقه شده ام !

میخواهد از اطاق خارج شود تا گهان رضلات صورتش از هم باز میشود و در حالیکه لبخندی شیطانی بلب دارد مجدداً بطرف میز افسر نگهبان میآید و میگوید :

جناب سروان ، کاریکه صابخونه من کرد در حقیقت «کلاه برداری» است ، خواهش میکنم واسدش يك پرونده کلاهبرداری درست کنین تا فوری حکم جابشو بگیرم .

چرا یرت و پلا میگی مرد؟ تو که تا يك دقیقه پیش میگفتی شیروانی بالا خونه را خراب کرده... درسته جناب سروان ، حلام میکم ، ولی آخه این شیروانی شکل «کلاه فرنگی» بوده و چون این مرد آمده «کلاه» عمارت را برداشته ا بنابراین عملش «کلاهبرداری» است !

... شما را بخدا کلاهبرداری از این بالاتر هم میشه ! (برده تالایی میافند)

روش بشینه (۱) (چند لحظه بعد پرونده تشکیل میشود و شاکی در حالیکه کمی خوشحال بنظر میرسد خود کارش را توی جیبش میگذارد و به افسر نگهبان میگوید :

جناب سروان ، کاریکه صابخونه من کرد در حقیقت «کلاه برداری» است ، خواهش میکنم واسدش يك پرونده کلاهبرداری درست کنین تا فوری حکم جابشو بگیرم .

یعنی چی سرکار ؟ یعنی این جور پرونده ها که عنوان تخریب داره دست کم دوسه سال تو باد گستری «متحصن» میشن .

دهه ... دوسه سال ؟ ... (در این موقع شاکی که از شکر خوردن خودش بقمی نفهمی پشیمان شده باقیافه ای متفکر و در هم بطرف در میروند ولی هچین که





قصه قصه، نون و پنیر پسته!  
 اقل مثل!

«اتل مثل توتوله»  
 وضع جهان چه جوهره؟  
 نه سر داره نه سامون  
 جنگ و جدال فراون  
 چه جنگی و چه جنگی  
 توپیه و تفنگی!  
 وقتی ز روی آدرس  
 پا میزاری تو «قبرس»  
 توپ و تفنگ و شلول  
 دور تو میزند لول  
 هر آدم جعلی  
 ول میده تیر، تق تق!  
 جم بخوری فنانی  
 قاطی مرده هائی!  
 تر که میگه «بالام جان  
 حقا که اهل یونان  
 واس لای جرز خوبین!»  
 یونایه میگه «من  
 ترکهارو زنده زنده  
 خورد میکنم با رنده!»  
 تورو بخدا نیگا کن  
 چشما تو خوب واکن  
 بین که دو تا آدم  
 چه جور لچ اند با هم!  
 دنیا بین چه فنده  
 کور به کچل میخنده!  
 اینطرفو نیگا کن  
 اونطرفو نیگا کن  
 یک طرفش جداله  
 جنگه و قال مقاله  
 یک طرفش خوش و بش  
 ژانویه هست و جشنش!  
 دنیا دو رنگه والله  
 شهر فرنگه والله  
 اینطرفش شقاوت!  
 اونطرفش رفاقت!  
 مردم کله کنده  
 هیکلا کنده منده  
 شب میکنن خوش و بش  
 صبح میکنن آیی نفس کش!  
 این یکی طبق معمول  
 باتوپ و تانگه و شیشلول  
 دو میگیره همیشه  
 هیچی سرش نمیشه  
 «بشکن و بالا بنداز»  
 مردمو دعوا بنداز  
 جنگه و جدال بپا کن  
 قاز و مقال بپا کن  
 اما همینکه فرداش  
 این میشینه سر جاش  
 این پا میشه دوباره  
 دو میگیره، یکاره!  
 جنگه و جدال از اسرا!  
 قال و مقال از اسرا  
 فرنگی آیی فرنگی  
 تو که با همه میجنگی

اصل و هم!

اصل دهم مراسمات حزب  
 «ایران نبین!»  
 «تعلیمات ابتدائی برای هر  
 فرد ایرانی باید اجباری و مجانی  
 باشد»  
 - همانطور که دادن شهریه  
 هم برای هر فرد ایرانی اجباری  
 و غیر مجانی میباشد!

سابقه «آخرین خبر»

«آخرین خبر رسیده از  
 جاده چالوس حاکیست که بعثت  
 ریزش برف و یخبندان شدید،  
 کلیه مسافرینی که به شمال سفر  
 میکرده اند در بین راه مانده و  
 عده زیادی از آنها در اثر نبودن  
 آب از تشنگی هلاک شده اند!»  
 «پرخاله»

اینکه حساب خارج،  
 حساب کتاب خارج،  
 داخله هم همینجور  
 وضع من و تو ناسور  
 برفه و سوز و سرما  
 یخ «میزنه بفرما!»  
 نه پوستین و نه ارسی  
 نه منقل و نه کرسی  
 میلرزیم و میلرزیم  
 تا خرخره تو قرضیم  
 نه میشه با دست خالی  
 رفت پیش مش زغالی  
 نه میشه زسرها لرزید  
 روزها و شبها لرزید  
 «خورشید خانوم آفتاب کن  
 یه مشت برنج آیی، تو آب کن»  
 یه مشت برنج آیی!  
 بفکر بنده باشی؟  
 روزها تو مونسم باش  
 شبها برو قایم باش  
 نزدیک عیده، به! به!  
 عید سعیده، به! به!  
 رخت و لباس نداریم  
 فرش و اثاث نداریم  
 مردم کله کنده  
 هیکلا کنده منده  
 رخت و لباس دارند  
 فرش و اثاث دارند  
 ما اینجا پس مدادیم  
 بین همه زیادیم  
 دنیا دو رنگه والله  
 شهر فرنگه والله  
 «اتل مثل توتوله»  
 حج همه قبوله  
 قصه ما تموم شد  
 نوبت داش غلوم شد  
 پائین رقیم دوغ بود  
 اوشا شلوغ پلوغ بود  
 بالا اومدیم ماست بود  
 قصه ما راست بود  
 یا لالا هاجین و واپچین  
 فوری یه پاتو ورچین!

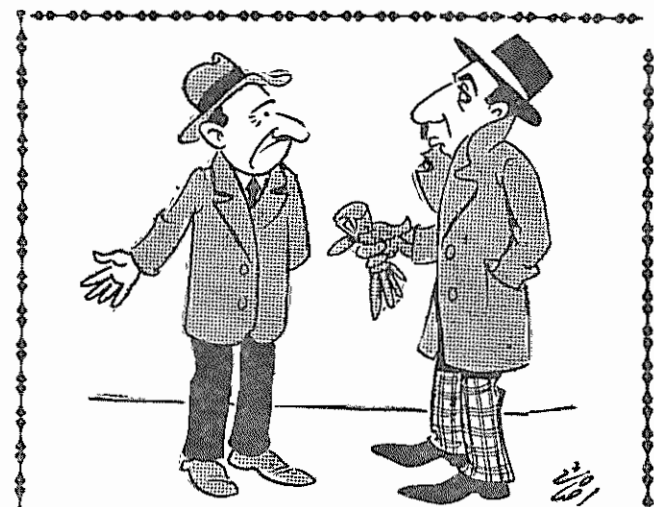
میون کلامتون مگر! خاک آره

«شیکرمیون کلوم صدر اعظم  
 در مراسم افتتاح سازمان جدید  
 تشخیص مالیات»  
 صدر اعظم - دوستان عزیز  
 «امروز بی نهایت خوشوقت هستم!»  
 که این تشکیلات بزرگ تشخیص  
 مالیاتها را افتتاح می کنیم.  
 کا کا - قربان اینهمه این  
 «خوشوقتم» هارا مصرف نکنید ممکن  
 است کسر بودجه خوشوقت بیاورید!  
 فکر می کنم اگر دستگا -  
 همان عیبی داشته است و اگر عیبی  
 دارد و یا اگر در آینده عیبی داشته  
 باشد ...  
 - و اگر داشته بوده است  
 و داشته خواهد بود، و خواهد داشته  
 بوده است! والی غیرالنهایه!..  
 - ... این عیب فقط و فقط  
 منوط بهمین یک امر اساسی است  
 که مالیات مردم درست تشخیص  
 بشود و بدون اینکه واقعاً تحمیلی  
 بر مردم بشود وصول بشود.  
 - پس بامید آن روز!  
 - در وضع وصول مالیاتها  
 بیش از مقداری که در بودجه پیش  
 بینی شده بود وصول شده.  
 - خدا بپتان برکت بده!  
 - «یک خوشوقتی دیگری»  
 که من از مطالعه این صورتهادارم  
 اینست که این اضافه درآمد نشانه  
 اینست که بالاخره مردم هم یک در  
 آمدی دارند که مالیات می دهند!  
 - در آمد مردم را مگر از  
 اینجور جاها بشود فهمید؟!  
 - اگر من از یک طرف  
 بگویم که مملکت ورشکسته است  
 و از طرفی دیگر سر کیسه را برای  
 یکمده از کارمندان شل بکنم یقین  
 بدائید که غرض خاصی دارم.  
 - بسیار خوب.  
 - پیشنهاد وام یک بانک معتبر  
 را نپذیرفتیم، این نشانده اینستکه



مملکت روی پای خودش هست.  
 - ... و وام ده تا بانک معتبر  
 دیگر را پذیرفتیم، اینها نشانده  
 آنستکه ما فقط روی پای خودمان  
 ایستاده ایم!  
 - بهر صورت من حقیقتاً  
 از رقم مالیات بر درآمد ماه آذر  
 بسیار بسیار سر بلند شدم!!  
 - بپتان قول میدهم که اگر  
 مالیاتها بهمین وضع بالا برود در  
 ماه دی شما از اینهم سر بلند تر شوید!  
 «شیکرمیون کلوم صدر اعظم  
 در مراسم بازدید از زندان جدید  
 دار التأدیب»  
 صدر اعظم - علت اصلی  
 انحرافات کودکان را باید در کانون  
 خانواده جستجو کرد.  
 - بیچاره خانواده ها!  
 - مثلی است که می گویند  
 هر مدرسه ای که باز میشود یک  
 زندان بسته خواهد شد.  
 - و مثلی هم هست که میگویند  
 هر مدرسه ای که باز میشود کلی  
 پول توجیب وزارت خرچنگ میرود!  
 «شیکرمیون کلوم وزیر کشاورزی  
 در سمینار مشترک رؤسای کشاورزی  
 وزیر - منظور از تشکیل این  
 سمینار این نیست که در این مکان  
 فقط صحبت کنند و یا چای صرف  
 شود ...  
 - ... بعله، علاوه بر اینها  
 سیگار و پبیب هم کشیده میشود!  
 - ... و تصمیمات سمینار  
 بصورت نوشته و یا قطعنامه وارد  
 پرونده و بایگانی گردد.  
 - ... بلکه زحمت اینکار  
 را هم بخودمان تمیدهم!  
 - اینجانب شخصاً بجای  
 لباس نظامی ویا فکل و کراوات  
 لباس کار خواهم پوشید.  
 - یعنی میفرمائید لباس وزارت  
 لباس کار نیست!..

پیرو ماده واحده!  
 سه چهار روز بونان کبابخ  
 بنده داشته روزنامه لری را مطالعه  
 میکردم دیدم ضمن داخله خبر لری  
 بیردانه خبر بود که نسبت بما لقبی  
 اخبار منیم نظیرم را بیشتر جلب ایله  
 دی. حالاً سیزه هم خواهش میکنم توجه  
 بو یورون خبر را بخوانید دیگر بیلمیرم  
 برای سیزه هم جالب دور یا بوخ؟!  
 مضمون آن خبر بیله بود که  
 وزیر کشور تشریف آریار پ شهر داریه  
 اوردا مقداری نطق و سخنرانی  
 بو یوروپ و بالاخره در پایان  
 فرمایشات بو جور فرمایش ایله دی  
 که بله. اگر بو ما مورین شهر داری  
 خودشان را با خچی اصلاح نکنند ایله  
 منم توسط سیر ماده واحده اونین کلکی  
 زامینکنم و شهر داری را تعطیل ایله مر!  
 تهر ان خلقین تا بحال سالهای  
 سال دور که قطعاً بیر بیله آرزویی  
 وار... آخر شهر داری نا سلامتی  
 عجیب مؤسسه دور، ایله سازمانی  
 است که آدم از وقتی که دنیا به  
 میآید تا وقتی که بو دنیا دن کتمیش  
 میکنند همه اش سرو کار با مؤسسه  
 دارد ... میخواهی شهر داری  
 مربوط اولار، آب ایستمن باید  
 بروی شهر داری، از زاق لامیز دور  
 برو شهر داری، برق ایستمن، اسفالت  
 ایستمن، ساختمان ایلرسن، ارزان لیخ،  
 کران لیخ، کمیابی، نایابی، همین جور  
 هست تاموقعی که عزرائیل پیدا اولار،  
 تازه قبرستان و تمش کش و بیلمیرم  
 هزار مصیبت دیگر، باز هم شهر داری  
 عهده سی محول دور، بعد هم گینه  
 مجلس فاتحه و و و و...!!  
 در اینصورت توجه ایله دوز  
 که بو مؤسسه شوخ لوخ نیست، بو یوک  
 سازمان است، منتها کوچک آدم  
 لری در آن موش دوانده اند، حالا  
 اگر مشاهده ایلرسوز که وزیر  
 کشور فرمایش ایلر که با بیردانه  
 ماده واحده درش را با قلام زیاد  
 نباید سیزه اسباب تعجب اولسا.  
 برای اینکه معلوم اولار اقتدر  
 شوره که حتی خان هم فهمیده  
 کرد! شاد درست ملاحظه بو یورون،  
 از اول زمستان تا ایندی فقط ایکی  
 دفعه بو تهران دا برف آمده است،  
 اساساً بودستگاه عرض و طویل  
 شهر داری حتی قادر اولمادی جلوی  
 خانه خودش را از برف تمیز ایله  
 سون. آنوقت بنده و جنابیز چطور  
 توقع وارمیز دور که بیاید خیوان  
 یا کوچه لریا پارو چارو کند؟  
 تازه بو فقط بیر گوشه شیرین کاری  
 بودستگاه است، از همین مطلب  
 قیاس توت بین نه خبر دور! اینست  
 که بیز امیدواریم هر چه زودتر با  
 بیر ماده واحده اونین کلکی کنده  
 شود.



هنوز عمه ترو از بیمارستان مرخصش نکرده ان؟  
 چرا مرخصش کرده ان، امروز هم ختمشه!



باید بالا بره رشد سیاست تا روشن شی باوضع زموئه بخون اخبار مارا دونه دونه «شبر»

«دوگل» اعلام کرد فرانسه در سال ۱۹۶۴ بمب هیدروژنی میسازد!

در این سال نو وعید فرنگی خصوصاً واس بقاء صلح دنیا! چه نیکو هدیه‌ای جالب تر از این بچون «مدموش» و «میتی چلاقه» که کم فرموده سوراخ دعا را بنام این یه بوم و دو هوا را!

به نمایندگان مجلس ۲۱ کمک هزینه میدهد.

الهی که نمیرن راسی راسی که صد در صد بنبغ ماست اینکارا! با این آسایش و بسط عدالت

یخبندان و سرمای شدید شهر «هارا» گرفته.

از این سرما و یخبندان بی پیر نه جای گرم و نرم و خوب و درنجی نه کرسی، نه بخاری، نه لحافی زبس آب از چاک و جیلیم چکیده چنین معلومه که مفت زنده ایم، مفت! «باید جودادش و منزل عوض کرد»

بدنبال کشت و گشتار اخیر قبرس چتر بازان انگلیسی عازم آنجا شدند!

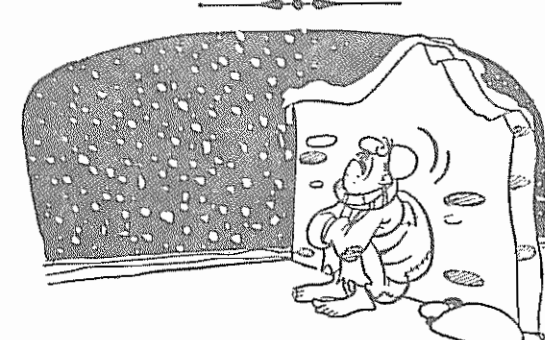
به ترحم یک یزید و شمس و حارث به هفته س کشت و گشتار عجیبست بگین با جمبولای «نادم بریده» اگر ریگی بگشت واقعا نیست بیاروشن کن این موضوع روزو! نذار پیج پیج بیفته پشت پرده بگن دست خود «یارو» تو کاره

وزیر کشور گفت اگر مأمورین شهرداری خود را «اصلاح نکنند» بایک ماده واحد شهرداری را منحل میکنم

وزیر بی نظیر و اندرونی! عجب داد سخن دادی عزیزم چرا بیخود سرفوز آمدی باز؟ اینا که جمله از دم صاف و صوفند بازم گر دلخوری دستور میدم

۱۵۰ میلیون تومان بودجه شهرداری نفاذ میشود «دنبال تلق وزیر کشور»

از این خبرها اونم در کشور بلخ؟ تزن جوش و جلای پوج و بیخود صد همچین دیگه هم گر «بلعتو» شه جوانبها گر که باران دیده هستند



خدا یا یک خورده شیره هم از آسمونت بیار ما یک «برف شیره» ای بخوریم!!

ستون تله پاتی (!) پیشگوئی برای سال جدید

بدنبال انتشار پیشگوئی های «فرا نیکو والدتر» پیشگوی شه و رایتا لپاتی بمناسبت سال نوی مسیحی، پیشگوی روزنامه ما نیز در زیر برای سال جدید خودمان از هم اکنون پیشگوئی هائی کرده که مثلا لفظ آن برای علاقمندان مطالب «شدش نشد نشد» خالی از فایده نیست.

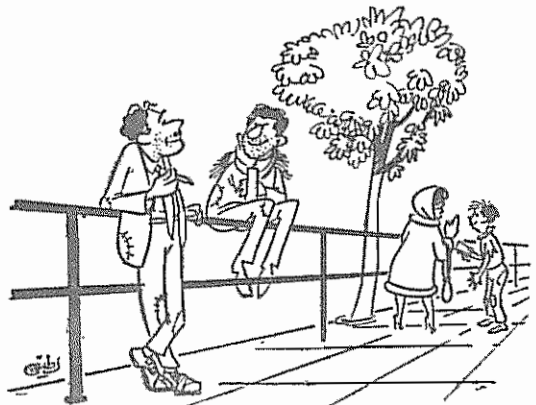
چونما نظور که در روزنامه‌ها ملاحظه فرمودید آقای وزیر اندرونی طی جلسه‌ای در شیرتاری فرمودند: «اگر ما مورین خود را اصلاح نکنند بایک ماده واحد شهرداری تهران را منحل خواهم کرد».

پیشگوی ما معتقد است که اگر قول مقام وزارت قول باشد در سال آینده «شیرتاری تهران منحل خواهد شد!» پیشگوی ما در مورد کار آن پزشکی که تقاضا کرده «دو طلبان خود کشتی قبلا باوی مشورت کنند» خیلی امیدوار است و پیش بینی میکند که اگر در عید امسال هم مردم بخوانند ماهی پای سفره هفت سین آنها باشد عدد مراجعین پزشک مورد بحث، خیلی زیاد خواهد شد چون طبق توصیه‌ای که شده هر کس میخواهد «ماهی بخورد» باید قبلا با مشاورانیه «مشورت کند»! در سال آینده بعثت زیاد شدن کارهای اصلاحاتی آتقدر کنگتک بسزمین زده خواهد شد که یک جای سالم در فلات ایران باقی نخواهد ماند از این رو بید نیست که یکروز از سال، مثل «روز معلم» و «روز مادر» به بزرگداشت مراسم کلنگ زنی اختصاص یابد «روز کلنگ» نامیده شود!

در سال آینده (البته در آخرین فصل) چند گر مخانه به سرمخا نه های موجود در تهران افزوده خواهد شد و ما از اینکه بجای ازین بردن فقر و مستندی، چند گر مخانه جدید برای مستندان ساخته ایم به میشت و مبارکی در ردیف کشورهای مترقی قرار خواهیم گرفت!؟

آخرین پیشگوئی پیشگوی ما برای سال هزار و سیصد و تچهل و سه این است که طبق نظریه و پیش بینی «فرا نیکو والدتر» پیشگوی ایتالیائی دامن خانها واقعا کوتاه تر خواهد شد زیرا با سود بازرگانی و حق گمرکی که بطور قطع در سال جدید به قماش وارداتی خواهند بست صلاح خانها در آست که برای یک وجب پارچه هم که شده صرفجویی کنند!

والله اعلم بحقایق الامور!



بیکار اولی - کار پیدا کردی؟ بیکار دومی - آره، صبحهاده دنبال کار میگردم، عصرها هم جدول حل میکنم!؟

حقوق و حقوق!

خبرنگار «مجلس بروی» ما از گوشه چپ مجلس یعنی درست از روبروی تابلوی معروف «شاوهرم فی الامر» گزارش میدهد که در جلسه روز ۱۷ دی مجلس ۲۱ یکی از خانم و کیلپا نطق میکرد و میگفت: «... ما زنها خیلی خوشوقتیم که در چنین روزی بحقوقمان رسیدیم...» و اتفاقاً در همین موقع یکی از خانمها (که از قرار چندتا قسط عقب افتاده داشته) بعنوان اعتراض با کفش پاشنه بلند وسط نطق اولی میپرد و میگوید: «خواهر حواست کجاست... ما کجا «حقوقمان» را گرفتیم، امروز تازه هفدهم برج است!؟»

مالیات بر «درآمد»!



مؤدی - بابا باین مالیات بردرآمد، ی که برای من بریندی بدرم درآمد. مأمور مالیه - پس بالا مالیات بردرآمد پدیرت راهم بده!

علت اصلی قضیه!

عده‌ای از خوانندگان ما که از درست از آب درآمدن پیش بینی هفته قبل «اداره هواشناسی» چهار شاخ مانده اند طی نامه پت و پهن و خییسی از ما خواسته اند که علت آنرا برایشان شرح بدهیم. در پاسخ این عده از خوانندگان لازم است یاد آور شویم هفته گذشته چون مسئولین «اداره هواشناسی» متوجه شدند که همگام مردم گوش بزرگ پیش بینی هایشان هستند و توفیقی ها هم منتظرند که برایشان مضمون کوک کنند و از طرف دیگر چون دیدند هر چه پیش بینی میکنند چا خان از آب در میآید نصیحت کا کا را قبول کردند و راه حل قضیه پیدا شد، باین ترتیب که بین خودشان قرار گذاشتند هر چه دستگاهشان پیش بینی کرد آنها بر عکس اثر را با اطلاع مردم برسانند!؟ نمون او لشی همان پیش بینی هفته قبلشان بود که درست از آب درآمد!



**الو، مرکز، کا کا، اینجا اراکه**  
 خیابانها تماماً سینه چاکه  
 چند بر چاله است ویر «دس انداز»  
 که در آن چاک ماشین میشود باز!

**الو، مرکز، الواروز نامه توفیق**  
 صدام خوب میرسد یا... ککشم چیغ؟!  
 کا کاجون شهر آبادانه اینجا  
 کثافت تا میخوای ارزانه اینجا  
 غذای فاسد و بودار و مسموم  
 شب و روز میرود مارا بخلقوم!

**الو، مرکز، کا کا، تبریزه اینجا**  
 بلا از آسمون میریزه اینجا  
 میان برف و باد و سوز و سرما  
 «زمین لرزه» هم آمد جانب ما  
 بگو با ما «شیر و خورشید»  
 خدا ساخته، یا شید زود راه بیفتید!

**الو، مرکز، سلام کردم کا کاجان**  
 زمین بشنو خبر از شهر زنجان  
 که گشته کوچها پیر چاله چوله  
 برای لوله، بعد هم آب لوله  
 ولی نه لوله در کاره، نه آبش  
 زبسکه بانیش سنگینه خواش

**الو، مرکز، خبر از اصفهونس**  
 همونجا که مو کون نصف جهونس!  
 در اینجا از ره بی اعتنائی  
 وخیمه خیلی وضع «راهنمایی»  
 ولی وقتی میاد یکدونه میمون  
 یهو وضع قدیمی میشه میزون  
 قوانین میشود یکباره اجرا  
 ولی بعداً.... بابا استغفرالله!

**الو، مرکز، کا کاجون اینجا... اوه**  
 (چی گفتی؟ ساوه؟) نه، بندر گناوه  
 در اینجا شهرتاری بی بخاره  
 توی صندوقش اصلاً پول نداره  
 ولیکن علت آن هست واضح  
 که راه حیف و میلش خوب وازه!



**جواب کا کا:**  
 شنیدم جمله این شکوه هارا  
 ولیکن چی میشه کردش قضا را!  
 بهر حال منتظر هستم دوباره  
 خدا حافظ - بریم تا اون شماره  
 «تلفونی»

لتغرد:

**یک شکایت مستند دیگر!**  
 دوسه تا از برویچه های باذوق  
 لنگر و دوسر کردگی دلسوز لنگرودی  
 برای آنکه شکایتشان مستند باشد  
 ومو، لای درزش نرود شکایت خود  
 را از وضع نان شهر پیوست یک  
 تکه نان سنگک که یک عدد مگس  
 توفولی! توی آن بخواب ابدی  
 فرو رفته بود برای کا کا توفیق  
 فرستاده اند و اظهار داشته اند که  
 این فسیل قرن روغن نباتی است!  
 واز شما چه پنهان، برویچه های  
 توفیقی که این فسیل! را دیدند  
 حالشان بطوری بهم خورد که کا کا  
 برای تغییر ذائقه مقداری نخودچی  
 کشمش بینشان قسمت کرد و بنده  
 الان (جسارت است) در حال  
 نشخوار آن هستم!

ضمناً عموم علاقمندان میتوانند  
 همه روزه برای بازدید از این فسیل  
 قیمتی (!) که کا کا توفیق آنرا بعنوان  
 یاد کاری نگهداشته بدفتر توفیق  
 مراجعه کنند.

تربت حیدریه:

**اعلان**

بدینوسیله با اطلاع عموم  
 علاقمندان «اسکی روی گل و شل»  
 می رسا ندکه بعلت بارندگی، بیست  
 اسکی این شهرستان بخوبی برای  
 سر خوردن و زهین خوردن اهالی  
 محترم و غیر محترم آماده است!  
 علاقمندان سایر شهرستانها  
 نیز می توانند برای اسکی بازی  
 باین شهرستان مسافرت کنند و  
 با ارائه بلیط مسافرت در وسط  
 گل و شل ها جا برای آنها زرو  
 خواهد شد!

**دو کلمه عرض مختصر:**

حالا که کا کا با یک یورش  
 قسمتهای دیگر این صفحه را  
 نیز فتح کرده و برای شهرستانها  
 یک صفحه کامل در نظر گرفته  
 همه شهرستانهایی که ذوق  
 کاریکا توری دارنده میتوانند  
 راجع بگرفتن بیانشان کاریکا توری  
 بکنند و برای کا کا بفرستند.  
 اگر جالب بود باسم  
 خود شارچاپ میکنیم.  
**مخلص شما: «هم ولایتی!»**

مردۀ خود فشار آوردم که بفهم  
 این مطالب چه ارتباطی با کنکور  
 دانشجویان و دانش آموزان دارد  
 عظم بجانم قد نداد! حالا برای  
 نمونه چند فقره از رئیس مطالب  
 کتاب کذائی را نقل میکنم تا شما  
 مثل من معتقد شوید که کم کم دارد  
 دوره آخر الزمان نزدیک میشود!  
**دانستنیهای سودمند در بارۀ**

**طرز لکه گیری!**

لکه چربی - لکه جوهر -  
 لکه چای و قهوه - لکه خون - لکه  
 نفت و بنزین و یکمشت لکه های  
 عجیب و غریب دیگر ...!

**اطلاعاتی در بارۀ هنر پیشگان**

**عالم سینما:** آلبر توسوردی -  
 آنتیا اکبرک - استوارت گرینجر  
 - الویس پرستلی - الیزابت تیلور  
 - برت لنکاستر - بریثیت باردو -  
 جری لوئیس - جینا لولو ویسی چهل  
 پنجاه شصت اسم نرینه و مادینه  
 دیگر!! «ماما- جیم جیم»  
 مشهد:

**بیوگرافی!**

بد نیست که به بیوگرافی  
 اتوبوس های مشهد توجه کنید:  
 اتوبوس مشهد که در نود و بوقی  
 سال پیش متولد شده از سر تا پایش  
 بیمار است و از هفتاد جای آن صدای  
 ناله و فریاد ملیح بلند است (آدمیت ۱)  
 کثیف که سال بسال حمام نمیرود!  
 این «آدم» مردنی در جنگ بین-  
 المللی اول دردمش کت کرده و نشانه  
 آن شیشه های شکسته و صندلی های  
 درب و داغون آن است! اتوبوس  
 مشهد خیلی خونسرد است چون  
 همیشه آهسته حرکت میکند و بسیار  
 متکبر است چون هنگام راه افتادن  
 و ایستادن آنقدر داد و فریاد میکند  
 تا همه را متوجه خود کند و با آنها  
 یز بدهد! که نه تنها هنوز میتواند  
 راه برود بلکه میتواند «بایستد»  
 «او» خیلی ناز دارد چون برای  
 شروع حرکت باید هزار مرتبه نازش  
 را کشید (۱) و خیلی بداخلاق است چون  
 مسافری را از جا پرت میکند و  
 هیچوقت دلش نمیخواهد کسی سوارش  
 بشود... و از همه اینها گذشته خدا  
 آدم را گرفتار شوفروشا کرد شوفرش  
 نکند! آمین یارب العالمین  
 «آب لمبو!»



**شکر سب**

**شیراز: چقدۀ قشنگه شیراز!**

کاکو شیرازی  
 جونم بشی! چه رنگ وارنگه شیراز معدن حسن و اب تنگه شیراز  
 خیال نکن بوچ و جفنگه شیراز مرکز چرس و هر و بنگه شیراز  
 اتول بوساش! چون خرننگه شیراز  
 چقدۀ قشنگه شیراز - شهر فرنگه شیراز  
 آب لولوش مزخرفه - ولش کن مرکب از سماز و کفه - ولش کن  
 خوراکیاش هشیفته - ولش کن خیط و بدون مصرفه - ولش کن  
 معدن یار شوخ و شنگه شیراز  
 چقدۀ قشنگه شیراز - شهر فرنگه شیراز  
 زبسرق آن آدم شیکاره والله نونش مثال زهر ماره والله  
 نرخ و بیبا پدر در آره والله دزد و دغل گرم به کاره والله  
 چون شتر و سماز و پلنگه شیراز  
 چقدۀ قشنگه شیراز - شهر فرنگه شیراز  
 نه نون داریم، نه آب داریم، نه دونه نه مسکن و نه خونه و نه لونه  
 بسکی گرونیه، خدا میدونه چیزی نمونده که بشیم دیوونه  
 بازم بگین جای درنگه شیراز!  
 چقدۀ قشنگه شیراز - شهر فرنگه شیراز  
 چشمش نزن - شهر شرابه شیراز مرکز خودم مثل سرابه شیراز  
 منطقه حق و حساب شیراز دوازش ز ته خرابه شیراز  
 در عوض خوش آب و رنگه شیراز  
 چقدۀ قشنگه شیراز - شهر فرنگه شیراز

زنجان:

**امان از دست نان!**

در این مملکت بعضی وقتها  
 آدم چیزهایی می بیند یا میشوند  
 که از ته دل دلخور می شود! مثلاً  
 عده ای میگویند که «بین مسئولین  
 امور و مأمورین همکاری وجود  
 ندارد!» در حالیکه ما بیست و  
 چهار ساعت بشخص خودمان می بینیم  
 که این حرفها بهیچوجه صحت  
 ندارد. برای نمونه یک مثال  
 خدمتتان عرض میکنم:

بین آرد فروشهای این شهر  
 و شهرتاری و نانوائیها کاملاً اتحاد و  
 همکاری برقرار است باین معنی  
 که شهرداری بناوائیها گفته آرد  
 خود را از کارخانه «فلان» بخرید  
 یا این «همکاری صمیمانه» نانواها  
 آرد را با قیمت گرانتری از این  
 کارخانه (که بنا بجای اسمش یادم  
 رفته!) میخرند و در نتیجه نان  
 بقیمت گرانتری در اختیار مردم  
 قرار میگیرد.

خوبست برای تقویت روح  
 همکاری در بین مردم، این عده تشویق  
 بشوند!  
 شاه آباد غرب:

**شکایت نسنجیده!**

عده ای از اهالی نا وارد (۱)  
 شاه آباد شکایت کرده اند که چون  
 در اینجا دادگاه بخش دارد پرونده ها  
 روی هم «تلبیاز» شده و با نهار سید کی  
 نمیشود از مسئولین امر خواسته اند

**پیرچند:**  
 «عکاسی فکاهی»  
**از سری عکس های «چهل هزار دلاری!» توفیق**

**صدر اعظم (به همسپری هایش) - بابا شاهام که حرفهای بقیه  
 رامیزند! شاهام که مثل بقیه آب میخواید و اسفالت...  
 و بنده بسیار خوشوقت هستم که گوشم باین حرفها بنهار  
 نیست!**





بیل گویا

۲

« خلاصه شماره قبل »

پروین صبح زود از خواب بیدار شده و از سروصدای پنجره روبرو فهمیده است که فریدون همسایه روبرو پشت پنجره آمده و اوهم پس از آنکه خود را آرایش میکند برای دلبری دم پنجره می آید و منتظر فرصتی است تا دل فریدون را ببرد :

کرچه فریدون کمکی ساده بود  
لیک یقین است در این روزگار  
پاکدلی گرچه پسندیده است  
لیک نه آنسان که بهر کوره راه  
لیک نه آنسان که بخوانیش میش  
پاکدلی بود یسی هوشیار  
بود خبردار که این دخترک ،  
در بر این پنجره گر پا نهد ،  
داشت یقین بین دو دلراه هست  
بود عیان کان بت آشوبگر  
گرچه دلش آ که از این راز بود

در دل آن دختر عشق آفرین  
«تیر» نخست از سر مهر کان کشود  
گرچه چنان معر که ای گرم داشت  
گفت دلش زیز و زبر میشود  
آنچه مرا در طلب اوست جنگ  
گفت بپاید ز سیاستگری

عاشق و شوریده و دلداده بود  
ساده ساده است همانا «حمار»  
خصلت هر آدم فهمیده است  
هر که نهد بر سر انسان کلاه  
گرگه اگر گردنهای خوی خویش  
(گرچه در این دوره نیاید بکار)  
دخترک پاکدل با نمک ،  
گوش بحکم دل شیدا دهد  
گرچه در این راه بسی چاه هست!  
هست ز اسرار دلش با خیر  
شرم و حیا مانع ابراز بود

بود در آن لحظه هوایی چنین  
«موشک» چشمک را حاضر نمود  
لیک ز «جنگ نامی» شرم داشت  
میرمد و سخت پکر میشود  
از پس این جنگ نیاید جنگ  
کامروا شد ز ره دیگری



برد بیک خنده عاشق فریب  
دیده اوتا که دهان می کشود  
حرف نگردیده برون از لیش ؛  
بانگهی گفت : سخن ساز کن!  
شرم روا نیست جوان دلیر  
پیشه من بوده از آغاز ناز  
گر تو نباشی به پی عشق خویش

از دل او صبر و قرار و شکیب  
هر مژغاش کار زبان می نمود  
بود پسر با خیر از طلبش  
قصه این عشق تو آغاز کن !  
شیری و، حمله است سزاوار شیر  
من که نباید بتو آرم نیاز ؟  
منکه نباید بنهم گام پیش !؟

وان پسر پاکدل هوشیار  
(گفت اگر من بجلو پا نهم  
گر که بدینگونه روم تند پیش  
شیوه زن بوده از اول چنین  
هر که شود عاشق مهباره ای ،  
ترسد اگر قصه بگوید به یار  
ترسد آن یار شود خشمگین  
غافل از این نکته که روز نخست  
دانه آنرا خود «زن» کاشته

خود متحیر شده در کار زار  
جان بس این دل رسوا نهم  
پس کشد آن شوخ یقین پای خویش)  
عاشق خود را زده هر جا زمین  
عاشق درمانده بیچاره ای ،  
در بر آن یار شود شرمسار  
«افکنندش از سر زمین بر زمین»  
در دل او گرگلی از عشق رست  
از هنر خویش خیر داشته !  
«نا تمام»  
بجای شیرینش رسیدیم - منتظر هفته آینده باشید تا بتیغاش را بنویسیم .

«گلستان امروزی»

نکته

ازین به بعد بهیچوجه نمیشود  
بمردم اصفهان گفت :  
«بی انصاف» چون همانطور  
که میدانید در آن استان «خانه  
انصاف» افتتاح شده !  
«۱ - شاهپوری»

\* ده درویش در گلیمی  
بگنجد و دوزن در خانه ای بگنجد!  
\* محال است بی هنران  
بمیرند و هنرمندان جای آنان  
بگیرند!  
«ابول خان»

« کاریکاتور وارد »:



«پیش بینی وضع هوایی!»

فرستنده : «مجید»

قدر عاقبت

عده بشماری از کارمندان  
دو نپایه بمانوشته اند :  
اگر ما ظرف امروز فردا به  
محاضر رسمی برویم و سند ثبتی  
امضاء کنیم که از شندرقاز حقوق  
فعلی و وضع استخدام خود کمال  
رضایت را داشته و هیچوقت نسبت به  
کم و کیف آن اعتراض نخواهیم  
کرد آیا مسئولین امر دور لایحه  
جدید استخدام را خیط خواهند  
کشید یا باز ما را با آن تهدید خواهند  
فرمود؟ ما در این مورد با مخترعین  
لایحه جدید استخدام وارد ما کرده  
شدیم ولی آنها بدون آنکه پاسخ  
مناسبی بمان بدهند همه بالاتفاق  
لبخندی زده و گفتند :  
کارمندان حق دارند از وضع  
فعلی اظهار رضایت کنند چون قدر  
عاقبت کسی داند که به مصیبتی  
گرفتار آید .

رضایت غیر مستقیم !?  
- از ماشینت راضی هستی ؟  
- خودم نه ، ولی  
آنها ای که هر روز پول می  
گیرند و هوش میدهند  
ازش رضایت کامل دارند !?  
«مهذبخت»

زهدت را بکار

- ❖ چراغ هوشی : موش نورانی !
- ❖ تعظیم : سلام تلویزیونی!
- ❖ شیراز : «ك - ك - فیلقوز»
- ❖ جائیکه عرب فی میندازه :
- ❖ تنها جائیکه صدراعظم کلنگ توده!
- ❖ پارازیت : شیشکی رادیوئی!
- ❖ «ع - م . وحید طاهری»
- ❖ فرهنگ فقرا !
- ❖ روغن نهایی : استرکنین فقرا!
- ❖ پنج زاری : پرگار فقرا !
- ❖ جیب : دستکش فقرا !
- ❖ کش : ماشین شخصی فقرا !
- ❖ «کمال الدین ای نونوا!»
- ❖ فرهنگ کلید !
- ❖ کلید روغن بو : «اوسا ربیع»
- ❖ مدرن !
- ❖ دسته کلید : بارفیکس کلیدها !
- ❖ کلید گاو صندوق : کلید خوشبختی!
- ❖ کلید سل : کلید کتبی!
- ❖ «ژربیع»
- ❖ برف پاک کن : پاندول ماشین !
- ❖ دو چرخه : ماشین یکطرفه!
- ❖ بلیط : تسبیح مسافرین اتوبوس!
- ❖ «مسعود»

«وزوز» ادبی!  
«بد فلزی!»  
در گوش دلم عشق رخات کرد جو «وزی»  
افکنند بدل «وز» تو صد «جز» و «ولزی»!  
اما تو ندادی بمن دل شده کامی  
ای یار ندانستمت آخر چه «فلزی»!

چنین گویند که چون سپاه بیداد گرو لشکر بیغماگر «سرما»  
خطه پایتخت را تسخیر کرد از کان دولت و اعیان مملکت با استقبالش  
شتافتند و مقدمش را گرامی داشتند و بچشها پرداختند و بخاریها  
روشن ساختند! در عوض گروهی که ندر تشنان توان قرار بود و نه در  
دل تاب فرار، پس از ذکر عرایض مدلل و نقل براهین مطول بحضور  
صدراعظم کلنگی بار یافتند و ماجرا را باز گفتند . صدراعظم بعد  
از اصغای سخنان آنان درشتی کرد که این چه قوم پرآز و طایفه  
پر نیازند که چون سرما را زیاد کنیم که ، همگی خورند، شکوه  
آغاز کنند و شکر نعمت فراوان و نریخ ارزان سرما که در دولت ما  
عایدشان شده بجای نیارند . لذا امر داد که آن افراد ناشکور را  
دور و چشمان دشمنان را کور گردانند . آن عده که دست کمی از  
سنگ پای قزوین نداشتند دیگر بار بنالیدند و روی بر آستان آنجناب  
مالیدند . سرانجام دیگ رحمت و همت صدراعظم کلنگی بچوش  
آمد دستور داد تا محلی را برای سکونت سرما در نظر گیرند و بنا  
عزمی راست برخاست تا اولین کلنگ بنای مسکن سرما را بر زمین زند.  
«ف - بیبونی»



هکمايت

کلاغ و هوش صفر



«هوش صفر» صبح زود، ساعت شش از توی رختخواب خود برخاست مدتی توی کوچه سگ‌دو زد گاه با اخم و گاه با لبخند ظهر، هارو هوروت و زار و ملول ننگ ننگان، یواش، سلانه تا که بگذاشت پا ببعج در اصغر از یکسو، اکبر از یکسو جمع گشتند جمله دور بابا آن یکی بره با پلو میخواست هوس آش کوچه از یکسو این طرف زار و شیون آنها هوش صفر کاغذ و قلم آورد دید در این میانه بی کم و بیش نه برای چلو ملو کافی است قیمت مرغ و بره بریان قیمه هم کار این سه تومان نیست لاجرم بی تأمل و تأخیر دید این فکر او بود معقول غافل از بد ادائیگی گردون آمد و آمد، آمد و آمد نظری کرد اینور و آنور چشم بد دور، جنگ و غوغائی است تیزی تا دم دکان آمد وارد صحن نانوائی شد آنقدر چشم را بهارو دوخت پنجه تا نان آبدار خمیر بگرفت و بزیر بازو زد دو تومن روی پیشخوان انداخت هوش صفر ماند و یک تومن موجود رفت در یک دکان عطاری یک تومن از من قناس بگیر تا که عطار یک تومن را دید دست خود برد و سنگ یک کیلو که برو گمشو ای ذلیل مرده که تو پیروز دومیش باشی هوش صفر هم به خفت و خواری مدتی توی کوچه زد پرسه



بشنو از آنطرف که در این بین «زاغکی قالب پنیری دیده رفت و در روی شاخه‌ای بنشست دید یک زاغ با خیالی تخت لای منقار او به تیکه پنیر رفت و در زیر آن درخت ایستاد گفت ای زاغ خوش قد و بالا واقعاً که چقدر زیبایی ای بنامز دو چشم هست ترا آن پر و بال همچو قیر سیاه ای نگار سیاه خوش آهنگ توی این راسته هیکت طاق است

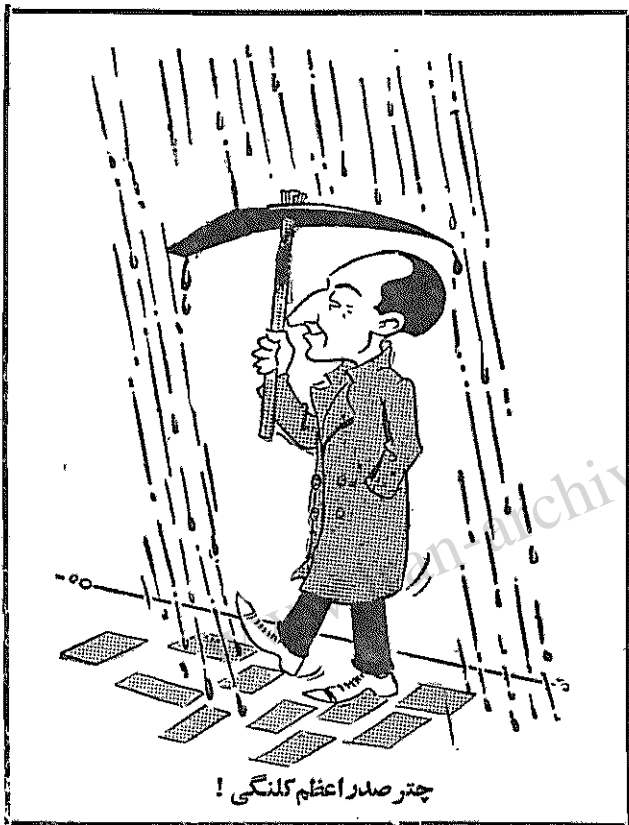
( «بین» کردید قافیه با «طین») **بدهان برگرفت وزود پرید»** هوش صفر هم رسید، نان کف دست رو برویش نشسته روی درخت چه پنیری؟ که بهتر از سرشیر زیون حقه بازی رو سر داد چقدر تو قشنگی ایوالله خوش سرو چشم و خوب ورعنائی کله و بال و هر چه هست ترا هیکت را نموده همچون ماه «نیست بالا ترا سیاهی رنگ» راستی راستی که زینت باغ است

ف و فرحزاد!

- شنیدم برای پیدا کردن کاربه و کلای مجلس متوسل شدی؟  
- آره، چطور مگر؟  
- هیچی میخواستم به بینم موفق شدی یا نه؟  
- والله موفق که نشدم هیچی امروز امیدم هم بکلی قطع شد چون فهمیدم که تا آخر عمر هم کار پیدا نمیکنم.  
- این موضوع را صراحتاً بهت گفتند؟  
- نه، اونها فقط گفتند بعد از بند آمدن ارسال تصویب نامه‌های دولت، یک فکری برات میکنیم.

«حکایت»

خلاف راه رجال است و عکس رأی صاحب مال نان را به فروخ روز نخوردن و از گرسنگی جان سپردن و راه دور و دراز را پیاده طی کردن.  
السرما به دار غنی بن ریالی را سؤال کردند چگونه رسیدی بدین ثروت گفت:  
- بدانکه هر چه نداشتم از دیگران بگرفتم و آنرا از آن خود پنداشتم و از تصاحبش ننگ نداشتم (شعر)  
امید پست ریاست ترا بود روزی که پیش روی بزرگان همواره خم گردی خلاف راه ز ما بهتران مرو زیرا که منفصل شوی و هم چون دم گرمی «ف- بیبهونی»



ای کلاغ قشنگ قار قاری مثل دشنه دراز و باریک است من شنیدم ز مرد عیاری پدردت را خدا بیامرزد واقعاً که چه مرد خوبی بود وقتی که روی شاخه قار میزد هر چه باشد تو خوش صداهستی یا، پس یکدهن بخوان نم نم «آکلاغه» قضیه را فهمید از نوک خود پنیر را بر داشت گفت با هوش صفر که ای ناکس زود در رو از اینجا ای ناشی برو از پیش ما و یک چندی بخیالت رسیده بنده خرم - د- خجالت بکش برو جانم که اگر من دهان خود را باز؛ طعمه من بموقع قار قار وانگهی ای مفنگی، پیزوری این پنیری که سیری یک تومن است از کلویت نمرود پائین ولی از بنده میشنی ای مرد نان خالی بسوی خانه ببر خواهش قاتق از سرت در کن این قبیل خواهشا واسهت زوده **آدمی عینهو تو، باید تا بند نان خالی سق بزندی!**

لامروت عجب نوکی داری دیدنش روز جمعه بس نیک است که تویک ته صدائی، هم داری طفلکی را! شکار چی قرزد خیلی خوب «قار قار» میفرمود مثل این بود که داشت تار میزد! بچه یک چنین بابا هستی که من از خواندن تو حظه ببرم خوب برریش هوش صفر بخندید بعد در روی شاخه‌ای بگذاشت برو زودتر بکار خویش برس تا نکردم برویت آب پاشی! دست بردار از «سیاه بندی» که از این حقه تو گول بخورم؟ بخیالت که من نمیدانم بکنم بهر خواندن آواز صاف بیفته تو دامن سر کار به چه جرات میخوای پنیر بخوری؟ نیست مال تو، بلکه مال من است (البته خیلی خیلی می بخشین!) بی تأمل پخانه‌ات برگرد بازن و بجهات بشین و بخور برو ای دوست! فکر دیگر کن چونکه شاعر چه خوب فرموده:



قبل از اینکه آخرین لطیفه آقای ساعت ملاقه‌ای را که گوش به گوش به گوش ماریسیده، برای استفاده قارئین محترم نقل کنیم، از کلیه خوانندگان عزیز روزنامه توفیق خواهش میکنیم که اگر لطیفه‌ای راجع به آقای ساعت شنیده‌اند که تا حال التحرییر بدست ما نرسیده به آدرس «تهران-روزنامه توفیق» بفرستند و ضمناً از خود آقای ساعت هم رسماً میخواهیم که تمام لطیفه‌های را که تا بحال گفته‌اند (یا درست کرده‌اند) با پست سفارشی برای ما ارسال دارند تا بطور مجانی بدون دریافت پول آگهی برایشان چاپ بزنیم.

و حالا این شما و اینهم تازه-ترین لطیفه ایشان:

**فکر بکر «ا»**

همانطور که اطلاع دارید دو هفته پیش یک کشتی مسافربری یونانی با ۸۹۱ نفر سرنشین در چین مسافرت آتش گرفت و عده‌ای سوختند و عده‌ای نابود شدند. موقعیکه این خبر به گوش آقای ساعت رسید، جناب ایشان فکری کرد و در حالیکه تبسم فیلسوف ما بانه‌ای بر لب می‌آورد گفت:

- افسوس که من در آن کشتی نبودم و گرنه دستور میدادم که کشتی را همینطور درسته توی آب فرو کنند و در بیاروند تا آتش خاموش بشود!

**بک پیچنی سارقین**

یازده سارق درلاس و کاس «ازیک آهنگی سینمایی» توفیق: افسوس که باد کستری ما درلاس و کاس شعبه ندارد والا با تشکیل چهارجلسه دادرسی، هر یازده نفر را تبرئه میکرد!



«پیشرفت!»

«به ثمر رسیدن يك وعده!»

سرمدمدار اخبار قدونیمقد اینهفته خبری است به نقل از شماره ۱۰۶۱ دوازدهم دیماه مجله تهرانصویر باین مضمون: «اکنون پس از سی سال که از آن روزی گذرد، بیش از دوهزارو پانصد نفر از هوپلطان ما بر اثر عمل موفقیت آمیز پیوند قریه ازدنیای وحشت زای تاریکی نجات یافتند و بجای اطاق کوچک و محقری که در گوشه باغی متروک قرار داشت و از ابتدائی ترین وسایل جراحی محروم بود بیمارستانی مجهز و مدرنی قرار دارد و هر روز عدهای بآن مراجعه می کنند و احیاناً ناپیشتی خود را باز می باندند.»

بلاخره وعده کذا و کذای صدراعظم در مورد اینکه تاسه ماه دیگر يك نفر بیکار برای دوا درمان هم پیدا نمیشود مصداق پیدا کرد و نه تنها نسل بیکاری از بین جاندارها برچیده شد بلکه بی جانها هم به کار کردن افتاده اند در صورت لزوم مدوا هم میشوند. باین خبر کیهان شنبه ۷دی توجه کنید: «پلیس راه اعلام کرد بعد از ظهر دیروز وزیر راه با اتومبیل برای بازدید راه به جاده آمل رهسپار شد عصر دیروز جاده آمل پس از پانسمان از بیمارستان مرخص نزدیکی پلور مشغول باز کردن راه شدند.»

«اعلان بلند بالا!»

حالا خوب دورخیز کنید و هر چه سواد دارید جمع کنید که میخواهیم آگهی نیم متری بشعری را که در سبزواری منتشر شده برایتان نقل کنیم:

«بس مبارک بود چو فرهما اول آگهی بنام خدا»

دعوت هام

ایهاالناس از صغار و کبار از سر کوشک تا ته سبزیز یادتان هست سالها زین پیش بنده چسبانده بود يك اعلان «ایهاالناس از خواص و عوام مردم شهر، از جنوب و شمال علماء و مبلغین کرام کسبه، صاحبان پول حلال فکلی گشته، ژیکلو آسی کارمندان دولت از هر تیب! میرسانم با اطلاع عموم:

ساکن کوی و سالک بازار مردم شهر سبزواری عزیز در همه شهر با خمیر و سریش از پی اطلاع پیر و جوان ؟؟ سینه چاکان کعبه حمام شرق تا غرب اهل ذوق و کمال هادیان شریعت اسلام صنف خباز، کله پز، بقال حضرات معظم لاسی صف بصف فرد فرد با ترتیب مرده افتتاح يك حموم!

دعوت خویش را کند تجدید دیک و پاتیل و رخت و تخت و پالاس هر چه درخانه بود، حتی میخ بی نیاز از ستایش و تعریف زان دو حاجی ناشده خخته!!! ساخته يك حموم مثل صدق وضع حمام نسبتاً عالی میدرخشد چو برفلک خورشید شده در جوی آب استرلیز!! بهر خدمت بیای استاده همه در راه مشتری زده صف نرخ حمام خیلی ارزان است دم غنیمت شم که عمر، دم است پاک باش و تمیز باش مدام گر کسی حرف زد زمن گله کن خاصه آنکس که تازه داماد است رزق دست تو نیست دست خداست آخر آگهی بنام خدا»

باز اسماهم جناب حمید بگرو داده طشت و تابه و طاس سینی و منقل و ساور و سیخ مبلغی نیز از دو مرد شریف قرض ده - چل - گرفته بی حسنه! مدتی نیز عمر کرده تلف در حدود اجازه مالی در و دیوار آن چو برف سفید حوله و لنگه هم سفید و تمیز کارگر های خوب آماده کیسه و لیف و سنگ پا در کف گرچه ارزان قیمت جان است هان معطل مشو که وقت کم است شب چو خفتی سحر بیا حمام پولا گر نیست نسیه «مامله» کن!! بی تعارف ورود آزاد است کوشش من پی رضای شماست «بس مبارک بود چو فرهما

افتتاح گرما به شفق را با اطلاع عموم میرساند خیابان عظاملک شمالی؛ روبروی باغ انجیر

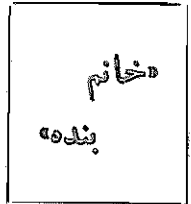
☆☆☆

در مسیر خط ۹ تا بلوی شوخی است که شوخی اش باین ترتیب با مردم گل کرده:

اغذیه شوخ!

موشهای اینهفته - گیو - محمد جواد منتظری - حسن داد پور - سبزواری: محمد تقی قیروزی - ریحونش غیلابانی.

خانمی دارم که دائم حرف از پول میزنه با زبان چاپلوشی بنده را کول میزنه از بی بوجل خریدن میرود روزی دوبار، کوجه مهران و استانبول، فقط وول میزند نسیه از عطارد از بزاز میگیرد به رو هم کالا برداره، هم صدجور بامبول میزنه



بیخودی پیش هفتش دگتر مد و میکنه سالم سالم بود، هر روز آمبول میزنه ناخن دستش بود مانند بیل زار عین بر سر و بر صورت هم چنگ و پنجول میزنه زلف - را میبرد چون گنبدی بالای سر میدهد «پوش» و به آن صدجور محلول میزنه نیست فکر خانه داری، خانه ام گشته کثیف پشه و ساس و مگس هر گوشه اش لول میزنه

يك کمی! باشه به موهومات خانم معتقد تا بخوای حرف جن و بختک و غول میزنه بهر يك کمرست که میخواهد کند خانم خرید صدخیابان را قدم از عرض و از طول میزنه یاد کاری هست این خانم ز دوران قدیم هی مثلها بهرم ازهارون و بهلول میزنه موقع دعوا من پرچانه را مشت و لگد؛ هم به پشت و هم به پهلو، هم سرو کول میزنه



زن - تورا ضعی میشی «پویی» عزیز مون سر ما بخوره...!



حتی برای تنبیه شوهر، جاری نیتون بهتر از جاری قزوینی است

نمایشنامه آبکی

چتر ...

در يك پرده برزنی!

افراد:

آقای مجرت دیوان - عابر - آقای مفلس حضور - سرخر.

پرده بالا میرود ( صحنه میدان توپخانه، سرپیچ خیابان سپه است. باران شدیدی میبارد. آقای مجرت دیوان با غنغب آویزان و شکم پیش آمده چتر وصله دارش را مثل طاوروس دود زده! باز کرده و کله طاسش را طوری زیر آن چپانده که حتی يك میلیمتر از کمر بالای اش دیده نمی شود. در همین موقع آقای مفلس حضور که از چهار طرف پیراهنش آبسرازیر است از گوشه دیگر صحنه، وارد میشود.

دولادولاسرعت بطرف آقای مجرت دیوان میرود و پس از اینکه يك سلام «آبدار!» میکند بدون دعوتنامه و کارت ویزیت کله کنده اش را بزرچتر آقای مجرت دیوان میکند ولی چون قدش بلند تر از ایشان است و پارچه چتر هم به مرور ایام کاملاً پوسیده شده، بمحض اینکه قدش را راست میکند کله اش از آن طرف چتر خارج گردیده و مجدداً در معرض باران زمستانی قرار میگیرد.

مجرت دیوان ( از قسمت تحتانی چتر با عصبانیت) - مرتیکه نره خر با اجازه کی سرو آوردی «زیر» چتر من؟

مفلس حضور ( از قسمت فوقانی چتر با خونسردی) - من غلط کردم که سرم را آوردم زیر چتر شما!

مجرت دیوان ( با صورتی که از زور خشم، مرکور کرم مالیده بنظر میرسد) - خفقون بگیر، از زیر چتر من هم زود برو بیرون... مفلس حضور ( از قسمت فوقانی با استهزاء) - پس چتر را محکم نگه دار که من بقیه هیکلم را هم از زیرش بکشم بیرون!

(و بلافاصله دستهایش را از زیر چتر بطرف بالا بیرون میبرد. مجرت دیوان بلافاصله بالای سرش را نگاه میکند و با مشاهده هیکل بدون سر و دست مفلس حضور که دوش بدوش او کام بر میدارد از ترس، نعره کوش خراشی کشیده و با سرعت مافوق صوت توی باران پا بفرار میگذارد.

مفلس دیوان ( در حالیکه چتر با وضع مسخره ای زیر کتف - هایش قرار گرفته و بشدت می خندد. فریاد میزند) - آهای آقا چتر تو جا گذاشتی. آقای مجرت با شما هستم... چتر تو تو جا گذاشتی... ( پرده برزنی با سرعت برقی

آسای اتو بوسهای دو طبقه پائین میاید!)

(کامیار)



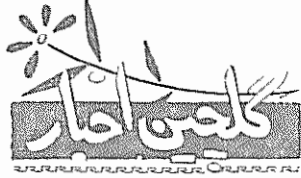


دیروز و امروز

دیروز مردها هر کجا  
میرفتند از آنها سوال میشد:  
- آقا، شما متأهلید  
یا نه؟

ولی امروز باید از  
خانمها پرسید که:  
- خانم، متأهلید  
یا نه؟

«لنگرود - ع - لطیفی»



روشن انشاء فون

در این هفته یکی از نطق های  
صدر اعظم کلنگی را که در کیهان  
شماره ۶۱۳۰ چاپ شده زینت بخش  
ستون گلچین اخبار میسائیم و به  
دانش آموزانی که از حیث انشاء  
ضعیف هستند توصیه می کنیم که  
حتماً آنرا بخوانند:  
«... در این هنگام آقای  
نخست وزیر پشت تریبون قرار گرفت  
و چنین اظهار داشت: امروز يك  
افتخار بزرگی است که نصیب من  
میشود بعلا اینکه معرفی می شوم  
به جناب آقای محمدترافی خیلی  
خیلی سعادت دارم ایشان را که ذکر  
خیرشان را بسیار زیاد در خارج  
شفایده بودم امروز اینجا زیارت  
کردم... تصادفاً نمیدانم چطور شده  
است که خانواده ترافی نسبت به  
امور فرهنگی سوابق و خدمات  
زیادی دارند... بنده در مدرسه ای  
درس میخواندم که مرحوم آشیخ  
احمد ترافی پدر آقای سلیمانی  
نماینده مجلس که در اینجا حضور  
دارند مدیر آن مدرسه بود در آنجا  
تدریس میکرد البته مردم ایران  
قدرشناس هستند و بهاس خدمات  
مرحوم شیخ احمد در بیرجند  
امسال مردم آراء خودشان را دادند  
پس آن مرحوم»!  
- .....!؟!!

نکته

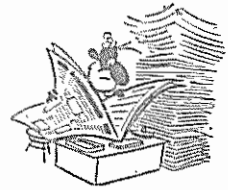
\* زنها حتی برای حقوق  
کرفتن هم عجول تر از سایرین هستند  
همه مردم آخر ماه حقوق میخواهند  
اینها ۱۷ ماه!  
بتاریخ «۱۷ دی»



وزیر فرهنگ گفت: «عده ای از دیپلمه ها سواد ندارند»  
... این دیپلمه ها سواد ندارند؟ ..  
... نه بابا، بیچاره سواد داره، کار نداره!

«سوابق روشن»

این دو تا خبر را هم از صفحه  
اخبار وشایعات، مجله صبح امروز  
بخوانید و ببینید با همدیگر چه  
ربطی دارند:  
«حزب ایران نوین از این هفته  
فعالیت خود را آغاز کرده و ...  
کارگردانان حزب در نظر دارند  
بتدریج عده ای را که از نظر اجتماعی...  
دارای سوابق روشنی هستند به همکاری  
دعوت کنند».  
۲ - «عده ای از وکلای دو  
حزب ملیون و مردم عضویت حزب  
جدید (ایران نوین) را پذیرفته  
و از قرار معلوم از این حیث عضویت  
آنها هم ملغی نشده است!»  
- چه خوش بود که برآید  
بیک کرشمه «دوکار»!



مردان تخم مرغ خرا!

فیلم هفته:  
رتگی «سفیده کالر - زرده کالر!»  
حماسه ای بزرگ از مبارزات انسانهای عصر ما برای  
خرید يك تخم مرغ!  
از فردا در سینمای «ایران» بزرگترین سینمای دنیا!

مالیات بر درآمد

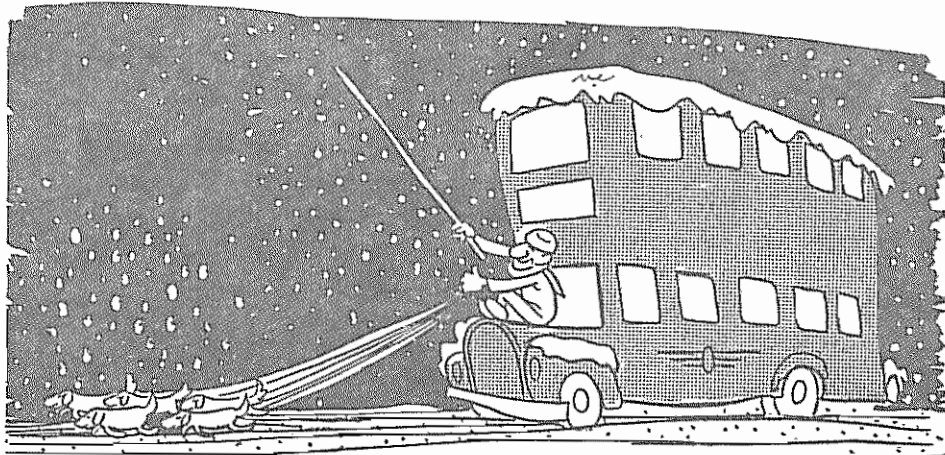
از در درآمد حیدری  
اما هنوز تو پنجدری!  
نرفته بود که تا کتبان  
بین زمین و آسمان  
یخه شو گرفت مالیه چی  
درآمد و گفت: یا علی!  
بالا برای مالیات  
باشو بیا اداره جات  
که مالیات بر درآمد  
بر تو تعلق میگردد!  
«چو نگه زور در آمدی»  
مالیاتشو باید بدی!؟

دنبال کیستی؟

ای داغدیده، عاشق بی حال کیستی؟  
یعنی که توستی خور و پامال کیستی؟  
آن یار، مارخوش خط و خالست، بار نیست  
بتگر که پای بند خط و خال کیستی؟  
پیوسته مشت میخوری و دم نمیزی  
اندیشناک از هو و جنجال کیستی؟  
فرمان هر آنکه میدهدت، میبری بجان  
از نوکران کاری و فعال کیستی؟  
هر کس رسد، بدوش تو بار فرمان نهد  
آخر درین میانه تو حمال کیستی؟  
دایم سر خرید و فروش تو جنگ هاست  
هان ای جواهر بدلی، مال کیستی؟  
که وام ازین ستانی و گاهی از آن یکی  
خواهان اسکناس و زر و مال کیستی؟  
گاهی رفیق این و گاهی ندیم آن  
دلدادۀ که هستی و دنبال کیستی؟  
حالی تباه داری و روزی چو شب سیاه  
ای بینوا، اسیر سیه چال کیستی؟  
گفتی هزار قصه و نشنیدی هیچ کس  
ای ساده دل، بگویی که نقال کیستی؟  
هر کس کلاهی از نهدت میبرد بمفت  
معلوم نیست اینکه نممال کیستی؟ «خروس لاری»



«بعلا وجود برف و یخبندان شدید اغلب ماشینها و اتوبوسها از کار افتاده اند»



راننده شرکت واحد - هی...! بدوئین جانم، حالا که حیوونها بهتر از ماشینها کار میکنند

اگر از چیزی دلخور هستید  
دیگر بر فرزند



«همه دلخورها بشماره ۳۹۶۷۳۴  
تلف کنند. ما دلخوری آنها  
را یادداشت میکنیم و اگر جنبه  
عمومی داشته باشد میگیریم»

«مهر ایران» آباد موقع اتفاقات  
ناگهانی فوراً دست پاچه میشوید؟  
«توتینچی» - نه، کله پاچه می شویم!  
«کیهان» وزیر کشاورزی گفت  
باید لباس کارپوشیم.  
«ممولی» - آره، کار که نداریم اقلا  
لباسشو بپوشیم دلمون خوش باشه!  
«خوشه» - برنامه های اصلاحی  
مملکت آنطور که باید پیش نمیرود.  
«توفیق» - پس اینهمه که صدراعظم  
کلنگ میزنه بیخودیه!  
«خوشه» - وقتی این موضوع را  
فهمیدی لابد دنبال کار دیگری رفتی؟  
«کاا» - نه بابا... مگه توی این  
دوره وزمنه کار پیدا میشه!  
«اطلاعات» - پنج تن ماهی در  
تهران توزیع شد.  
«توتینچی» - «بد پنج تن قسم» ما  
یکدونه شم ندیدیم!  
«بانوان» - برای مسطح کردن  
شکم.  
«ممولی» - يك بام غلطان بردارید و  
سه مرتبه، بجای غذا، روی شکمتان  
بکشید!  
«بانوان» - همسایه شما تلویزیون  
را آنقدر بلند میگردد که بچه  
کوچک شما از خواب بیدار میشود.  
«گشیز خانوم» - حالا اون سرشو  
بخوره، بچه سینه پهلو میکنه و سه  
هفته وبال گردنمان میشه!  
«کیهان» - هنگام آتش سوزی  
هتل روزولت امریکامورین ابتدا  
دنبال ملکه زیبایی می گشتند تا او  
را نجات بدهند.  
«ممولی» - باینها میکن آدماهای  
وظیفه شناس!  
«بانوان» - چگونه و در چه  
مواردی میتوانید لباس خود را با  
تربیکو زینت دهید.  
«گشیز خانوم» - وقتیکه پول گیرمون  
بیادوبک دست لباس بخیریم!  
«پیغام افروز» - وزیر کشور گفت  
بودجه شهر داربها بیشتر صرف  
پرداخت حقوق به بیکاره ها میشود.  
«ممولی» - مثل بودجه وزارت کشور!  
«کیهان» - موقعی که و یکن  
میخواست با اتومبیل از پل اهواز  
عبور کند با تیر چراغ برق تصادف  
کرد.  
«توفیق» - از فرار رانندگی هم  
مثل خوانندگیشه؟  
«اطلاعات» - راهنمای ازدواج  
منتشر شد.  
«کاا» - دیر جنیدی داداش، ما  
«راهنمای تجرد» خریدیم و خوردیم  
خیالمون راحت شد!  
«کیهان» - توطئه قتل کاسترو  
خنثی شد.  
«کاا» - حتماً روغن نباتی بیش دادند!!  
«توتینچی»

از گفتگوهای کارمندان:

بعد از تصویب لایحه جدید  
استخدام  
حسنخان - راستی حسین آقا  
شما فعلاً از رتبه چند استفاده میکنی  
و چقدر حقوق میگیری؟  
حسین آقا - فعلاً از رتبه ۸  
استفاده میکنم و ماهی ۸۹۶۰  
ریال حقوق میگیرم.  
حسنخان - خوب امسال استحقاق  
رتبه نداری؟  
حسین آقا - چرا، منتها  
امسال برایم پیشنهاد رتبه ۷ میشود  
و بجای اضافه حقوق برایم (منهای  
حقوق) صادر میشود و روی پرچته  
۷۴۹۶ ریال هم حقوق خواهد گرفت.  
«ع- پاک نژاد»

دستور فرهنگی!

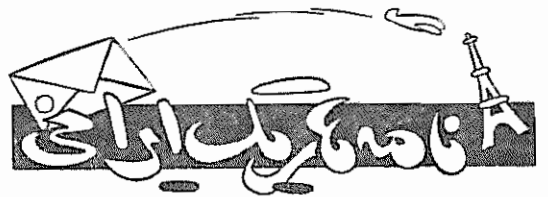
بدنبال دستور وزارت جلیله  
معارف بدانش آموزان مبنی بر  
اینکه «برای جلوگیری از مضیقه  
کتاب درسی، کتابهای خود را آخر  
سال صحیح و سالم تحویل دهند تا  
بدانش آموزان جدید داده شود»  
بخش آموزشائوئی روزنامه توفیق  
نیز به کلیه پدران و مادران توصیه  
میکند که از این تاریخ تا اطلاع  
ثابته از آوردن بچههای دوقلو و  
سهقلو خودداری نمایند تا مجبور  
نشوند که دو کودک خود را در یک  
سال بمرسه بگذارند چون از  
این پس یک بچه باید پاک کتاب  
یکسال تمام درس بخواند و بعد  
آن کتاب را به برادر کوچکتر  
خود بدهد... و تازه اگر دانش آموز  
مورد نظر رفوزه بشود «داداش  
کوچیکه» سلامتی باید یکسال  
دیگر صبر کند!

تجاوز به حقوق دیگران!

آقای صدراعظم در بازدید  
از دارالانادب گفتند:  
«در اجتماع ما میل به تجاوز  
به حقوق دیگران زیاد شده است».  
چراید  
کااا توفیق - ولی مثل این  
که بعد از انتخابات و باز شدن  
مجلس غوغای ملی، قدری کم  
شده است!



آقا من صدتومن درآمد داشتم ، اینهم چهل  
تومن مالیاتش .  
خوب این مالیات صدتومن درآمدت ، مالیات  
این چهل تومن چی میشه !



۱۷

پاریس - ۲۶ دسامبر

اصغر جون ، لام عليك!

انشالله که حال و احوالت خوب و خوش باشد . من باز  
سر کاغذ نویسم و اشده دلخور که نیستی خدای نکرده ؟ .. نه  
انشالله ! (بخيال خودم بدنمیارم !)  
آنیفته قول دادم که راجع بگریبان دزد زدن خودم  
در دیار فرنگ برایت بنویسم .  
اگر یادت نرفته باشد ، هفته پیش تا آنجا برایت نوشتم  
که ما دوتا دانشجوی ایرانی شب «اتول» مانرا دم در ستاد  
ارتش شهر «لیون» فرانسه جلوی چشم نگهبان آنجا گذاشتیم  
و صبح آمدیم دیدیم دزدها توی ماشین را همچو قشنگ  
ترو تمیز کرده اند و برده اند ! .. سخت ناراحت شدیم ، علت  
هم داشت چون کت ، شلوار ، پالتو ، آفتاب ، رخت ، لباس ، کیف ،  
کلاه ، کتاب ، کتابچه ، پول و حتی پاسپورت ما را نیز برده  
بودند و از وضع من جالب تر وضع رفیقم بود که باورق لیسانس  
خود برای گرفتن دکترای بفرانسه آمده بود و آن دزدهای بی  
معرفت حتی این ورقه لیسانس را هم دزدیده بودند و میگفت  
«من لیسانسیه بفرنگ آمدم و حالا بسلامتی دیپلمه برمی-  
گردم !؟ و از این خنده دارتر اینکه با این دزدهای بی انصاف  
که حتی یک شلوار حسابی برای من باقی نگذاشتند ، حالا که  
عازم ایران هستم بعد از چندسال تحصیل در فرنگ باید در  
فرودگاه تهران با زیر شلواری و عرق گیر از هوا پیمان  
پیاده بشوم !!»

بدون اینکه به دستگیرها و شیشه های «اتول» دست  
بزنیم یا آنها از جاش تکان بدهیم که اثر انگشت دزدها و  
آثار جرم از بین برود ، بدر رفتیم تا اولین «کمیسری پلیس» و  
خیالی مضطرب و عجول افسر کشیک را خواستیم .  
... هرچه آتش ما تند بود و حرارت داشتیم آجانهای  
فرنگی و افسر کشیک خونسرد بودند و خیالشان تخت تخت!  
ما با اوصافی که از فرنگ شنیده بودیم خیال میکردیم الان  
که خبر این دزدی را بهشان بدهیم پلیس از فرط تعجب خشکش  
خواهد زد ، و بدو هم تا کمیسری رفته بودیم چون فکر میکردیم  
برای پیدا کردن این دزدهای جسور ، پلیس فوراً تمام  
قوای موتوریزه اش را بکار میزند - بخصوص که من یک روزنامه  
نویس خارجی هستم و «هوش» شان میکنم و رفیقم هم یک «بورسیه»  
فرانسه و مهمان وزارت خارجه فرانسه است و حتی خرج سفرش  
را هم که دزدها زده بودند وزارت خارجه فرانسه داده است .  
رفتم جلو و باناراحتی و اضطراب گفتم :  
- آقا دیشب بین ساعت ۱۳ تا ۱۶ و ۱۷ دقیقه تا صبح ...

افسر کشیک با اخم وسط حرفمان دوید و گفت :  
- چه ، چه خبره آقا ؟ مگه غیر از اینه که دزدتون  
زده ...! بایستید توی صف .

دیدیم ز کی...! ما کجای کاریم افسر کشیک کجای  
کار است !  
گفتیم - آخه ز دما دره میره .  
گفت - مگه الان دزدتون و ایساده !؟  
گفتیم - نه ، ولی آخه سر کار خیلی چیزهای مارو  
از توی ماشین دزدیده ، دوتا چمدون گنده ...  
در اینجا افسر کشیک مثل اینکه موضوع برایش خیلی  
پیش پا افتاده و مسخره باشد پکی زد زیر خنده ولی فوری  
قیافه اش جدی شد و خیلی تعکم آمیز در حالیکه با انگشت  
صف دور دراز مراجعین کمیسری را نشان میداد گفت :  
- این خانومها و آقایون رومی بینین؟ ... آقا شما رو  
(بقیه در صفحه ۱۱)

اینقبیل شهرهای ما را برای اینکه خوشمزه تر بشود باید یک نفر  
روی میز «رنگ بگیرد» و باهنگ شعرهای «روحوضی !»  
بخواند و برگردان آرزاهه دسته جمعی دم بگیرند !



خودم کردم که لعنت بر خودم باد!  
در ایام جوانی زن گرفتم برای جون خود دشمن گرفتم  
چه طوق لعنتی کردن گرفتم اینم زن بود که رفتم من گرفتم  
ز دست خود کنم فریاد ، فریاد  
خودم کردم که لعنت بر خودم باد!  
شده کارم همیشه آه و زاری بوداشکم چوسیل از دیده جاری  
زنم هر روز بجای خونه داری میره با خانوما ماشین سواری  
زمن خرچی زود صد کمتر نمیشود  
خودم کردم که لعنت بر خودم باد!  
زنم چیزی که داره فیس و باده ماشالله اشتهاش خیلی زیاده  
مثال این رجلا بی سواده خودش کارهاش سراپا انتقاده  
ولی از کار من میگیره ایراد  
خودم کردم که لعنت بر خودم باد!  
دو روزه خونرو چارو نکرده لباسای منو او طو ! نکرده  
بجز خوردن به کاری خونکرده زنم اصلا وفا رو بو نکرده  
ز بیرحمی بود مانند شداد  
خودم کردم که لعنت بر خودم باد!  
پرشبها بمن هی غروغر کرد خودش راهی واسدم لوس و نر کرد  
منو گاهی خرو گاهی شتر کرد پاشد ز دیک لگد ، اینجما مو قر کرد  
نمیدونی چه کاری دست من داد  
خودم کردم که لعنت بر خودم باد!

زن از نظر ...  
یک عطار  
\* زن تند خوی مثل فلفل  
زرد چوبه ایست که فلفلس زیادتر  
باشد .  
\* زن زشت مثل چای  
کوپنی است : نهرنگ دارده بو نه  
خاصیت .  
\* زن نانیجیب مثل پیشخون  
دکان است هر کس میآید یک  
دستی رویش میگذارد ولی زن نیجیب  
مثل صندوق دخل است که چشم  
هیچکس جر خود آدم بان نمی افتد!



(بدون شرح)

باز هم تهیه و تصویب قانون استخدام کشوری به تعویق افتاد



این فاطمه خانومه می‌بینی؟ ده سال آرزو کرده که آبهسته ولی نمیزاد شوهرش نذر کرده ۴۴۱ بچه‌شون بدنیا بیاد، اسمشو بذاره «قانون استخدام کشوری»!

صداهای تازه‌ای بگوش میرسد.  
یکی میگوید:  
- آی کارگر استخدام می‌کنیم!  
مزد خوب میدیم!!  
یکی فریاد میزند:  
- آب حوض کش می‌خواهیم...  
زغال سوزند کن لازم داریم.  
ولی محض رضای خدا بکنند  
بیکار هم پیدا نمیشود که کار این  
بیچاره‌ها راراه بیندازد!  
\* \* \*  
کارگرها، همانطور که حالا  
از بیکاری کارشان زار است،  
آزوق از فرط کار، سخت ناراحت  
خواهند بود زیرا هر یک در چند  
مؤسسه آنهم ساعتی و دقیقه‌ای کار  
میکند.

### اشکال کار!

از: یارو

هر روز مسئله «بیکاری» و مشکل کمبود کار برای کارگران بزرگتر میشود و عده کارگران بیکار زیادتر میشود.  
اما از روزیکه صدر اعظم کلنگی گفت: «میتروسم تا چند ماه دیگر بقدری کار فراوان شود که بگوئید کارگر نیست!» این مسئله وضع تازه‌ای بخود گرفته و عبارت دیگر جنبه معکوس پیدا کرده!  
حالا فکر کنید پیش‌بینی صدر اعظم واقعا درست ار کار در بیاید و انقدر کار فراوان شود که کارگر کم بیاید. در آن صورت وضعی پیش خواهد آمد که شمه‌ای از آن را در زیر ملاحظه خواهید کرد.  
\* \* \*

بگذریم که از خیابان سلسبیل رد میشوید ناگهان می‌بینید یک «عمله» بیل بدست، در حال فرار است و عده زیادی که سرو وضع مرتبی دارند بدنهایش میدوند... اول خیال می‌کنید خدای نکرده دزدی کرده، و میخواهند دستگیرش کنند! اما وقتی تحقیق می‌کنید، می‌بینید این آقا تنها کارگر بیکاری است که آنطرف پیدایش شده و همه میخواهند او را از یکدیگر «بقایند»  
مرد بیچاره هم که نمیداند چه باید بکند چاره‌ها در فرار میداند! یا اینکه یک روز صبح زود می‌بیند عمل حال که از سبزه‌مینی فروش گرفته تا آب حوضی، چوبکی، همه فریاد می‌زنند تا مشتری پیدا کنند.

مثلا ش‌باقر، صبح از ساعت ۵ تا ۷ در کارخانه پارچه بافی کار میکند، صبحانه‌اش را که عبارت از: شیر، کره، عسل، مربا، تخم مرغ، نان کک و توت فرنگی و خامه است، سرپا می‌خورد و صد و پنجاه تومان هم بابت همین ۲ ساعت کار، میگیرد بعد سری به کارخانه پشم رسی می‌زند و نیم ساعت کار میکند و صد تومان میگیرد!... بعد هم بلافاصله با ماشین شخصی خود، به شرکت اسفالت راه آرزمان سری می‌زند و ۲۵۰۰ تومان حق‌النظاره یکماه اخیرش را «تقد» میگیرد. و وقتی از این کار فارغ شد، دو ساعت پشت یک تاکسی آخرین مدل در شهر کار میکند و سید تومان بچیب می‌زند، بعد برمی‌گردد در حالیکه سخت خسته و کوفته است یک ربع ساعت استراحت می‌کند و بلافاصله پشت کیشد یکی از سینماها بایت می‌فروشد و آخر شب هم در یک کاباره کارسن میشود!.. البته در آمد این شخص از روزی دوهزار تومان کمتر نیست.



فروشنده من توصیه میکنم که از این ادو کلنهای کاری دیوا بخرید که شمه‌ها ترا بیست سال جوان میکنند!

«کاری دیوا» و محصولات ماهش که پیران را دهد از جوانی دیدی ذره‌ای مشکل گشایی زبویش خویش را ورد زبان کن بروی پوست اعجازش عجیبه؟ الهی من بقرونش بگردم!

خوشا تهران و وضع دلخواهش بنامز کاری دیوای مامانی اگر از «ادکلن» های کذائی مال «کاری دیوا» را امتحان کن خلاصه «کاری دیوا» برقیبه نموده سرخ و زیبارنگ تر دردم

### تسلیح اخلاقی

در محافل اخلاقی بمناسبت ورود هیئت تسلیح اخلاقی تهران گفته میشود عده‌ای شایع کرده‌اند که در اینجا کسی با پند و اندرز این هیئت به اخلاقیات مسلح نخواهد شد اما کسی انتخابات مجلس چند ماه دیگر هم به تأخیر افتد ثابت خواهد شد که علیرغم شایعات مزبور، عده‌ای واقعا به اخلاقیات گرویده‌اند چون لارمه یک انتخابات سالم، پای بند بودن مجریان آن به اخلاقیات است!

«اداره حسابداری تسلیحات مقداری شوره از طریق مناقصه خریداری می‌نماید» جرارید



فروشنده!!

### مالکیت بزرگ

من نه مالکم و نه طرفدار مالکیت بزرگ  
«از شاق وزیر کشاورزی در کرمانشاه»  
توفیق: ملاحظه فرمودید؟ مالکیت بزرگ بروزی افتاده که حتی مجری‌های مالکیت هم دیگه از ش طرفداری نمی‌کنند!

**توفیق**  
مؤسس: سائوران حسین‌زاد  
صاحب‌نویس: سائوران حسین‌زاد  
معاونان: سائوران حسین‌زاد، سائوران حسین‌زاد  
مجلس: ۳۹۶۷۳  
پارسی: سائوران حسین‌زاد

### نگیته‌ها

#### لطیفه‌ها

**عذر موجه!**  
مادردختر به پسر جوانی که دم در منزل معطل بود:  
- آقا خیلی متاسفم که دخترم نتوانست منتظر شما باشد...  
حالت خوب نبود، بسا پسر دگر همسایه رفت بیرون!!  
\* \* \*  
**یک ثروتمند خسیس یعنی یک فقیر پولدار!**

#### فایده تبلیغ!

متهم (درداد گاه) آقا بخدا علت ورشکستگی من این تبلیغات لعنتی بود.  
**رئیس دادگاه** - ولی اینطور که پرونده امر نشان میدهد شما حتی یکشاهی هم خرج تبلیغ و آگهی نکرده‌اید...  
متهم - درسته آقا، بنده ندادم... ولی رقبای بد جنسم که دادند!!  
خنده رو

#### پند و اهمال

«کاری را که کسی دیگری میتواند امروز برایت انجام بدهد، بفردا مگذار!»

#### بوداپست شهری که مردمش هیچ اعتقادی به «بودا» ندارند!

آگهی یک هتل نزدیک آبخار نیاکارا:  
«به مشتریان عزیز می‌گوییم که دومین ماه عمل خودشان را هم در هتل ما بگذرانند صدی پنجاه تخفیف داده میشود... بشرطی که با همان زن سال قبل باشند!!»  
\* \* \*

#### پیست رقص - تنها جائیکه در دنیای امروز، مردها زنها را رهبری میکنند!

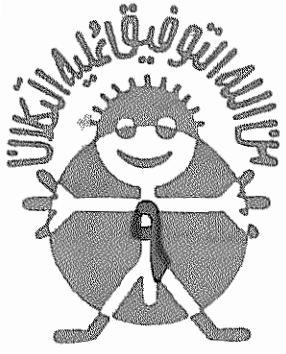
هر کس بخواهد برای خودش یا برای اجاره خانه با این وضع آلمان یا آمریکا عمل نماید باید در همان دو هزار تومن کمتر است!  
در صفحه «نیازمند» روزنامه‌ها ستون «جوبای کار» بکلی حذف میشود و در عوض همه برای کارگر «لهله» می‌زنند و مرتب در همان صفحه نیازمندها آگهی میکنند که با شرایط بسیار خوب کارگر استخدام میکنیم، زن هم برایش میگیریم، فربوش هم میریم!!  
\* \* \*

در انتخابات آینده هر چه دولت و دو حزب اقلیت و اکثریت آگهی میکنند که برای وکالت مجلسین شورا و سنا کاندیدا می‌نمایند بریم کسی مراجعه نمیکنند، ناچار عده‌ای دلال و کار چاق کن بدهات میفرستند و بهر کارگری میگویند: «تورا بخدا این پول، این ماشین، این اعتبار نامه، بیامرو تو مجلس» میگویند: «مکه عقلم که! الان دارم عملگی میکنم و ماهی پنجاه هزار تومن در میارم، آذوقه بیام برم و کیل مجلس بشم و همش ماهی ۲۵۰۰ تومن بگیرم ۱۹ برو بابا خداروز تو جای دیگه حواله کنه».  
در آنوقت است که دیگر وزارتخانه‌های بنام وزارت «کار» معنی و مفهوم وجود خارجی نخواهد داشت و جای آنرا وزارت دیگری بنام «وزارت کارگر» خواهد گرفت که هدف و کارش فقط راه انداختن کارخانه‌هایی خواهد بود که از زور بیکارگری! در شرف تعطیل است!

#### وظیفه مهتر این وزارتخانه اینست که برای استخدام انواع و اقسام کارگر خارجی، هیئت‌هایی بادستمالهای آری‌شمی بهارویا و آمریکا بفرستد شاید کمبود کارگر در داخله تا حدی جبران شود.

... و آنزمان برعکس حالا که صدراعظم، طنک‌زن از آب در می‌آید، هیچ برف پارو کنی هم حاش بقول پیست صدراعظمی نخواهد پایان شد!





ششمین شماره مجله فکاهی

**تذوق ماهانه**

شنبه چهارم خرداد منتشر میشود

۳۲ صفحه کاریکاتور، شعر، داستان، لطیفه، نکته  
و مطالب فکاهی دیگر  
همراه با عینک جادو و تصاویر برجسته (سه بعدی)  
بها فقط ۱۰ ریال است

# تذوق

شماره ۹ پنجشنبه ۲ خرداد ۱۳۳۲ چهل و دومین سال

تک شماره ۷/۵ ریال

تذوق روزنامه است و مستقل از هیچ حزب و دسته و جمعیت است. بزرگوار، نقل و کتاب سیر مطالب در جلد اول، لطیفه و تصویر فیس هر روز ذکر ما فند ممنوع است

## در عینک فروشی تلقینات!



تغزلی: «اهه!... چطور نمی بینی؟! مگه تو رادیو گوش نمیدی?!»